

واکاوی حجیت قول صحابه از دیدگاه اهل سنت

□ اشتیاق حسین *

چکیده

در این مقاله بعد از بیان چند تا تعریف گوناگون از «صحابی» نخست به بیان صورت های مختلف از اقوال صحابه و ارزش حدیثی آن به اینکه این قول از صحابی شکل حدیث مرفوع به خود می گیرد یا حدیث موقوف و تعیین محل نزاع پرداخته است سپس به ادله موافقین و قائلین به حجیت قول صحابی و ادله مخالفین آن را پرداخته است تصریح کرده است که قول صحابی که محل نزاع است با مذهب صحابی یکی است و از آنجا که این تحقیق بر محور دیدگاه های اهل سنت می چرخد جز اظهار نظرهای شخصی موردی از بیان دیدگاه و ادله امامیه صرف نظر شده است.

کلید واژه ها: صحابی، سنت، قول صحابی، حدیث مرفوع، حدیث موقوف

مقدمه

یکی از موارد اختلاف در مورد منابع و ادله احکام شرعیه بین فقهای مذهب اهل بیت علیهم السلام و فقهای عامه اعتبار و حجیت اقوال اصحاب رسول الله می‌باشد اما این بدین معنی نیست بالاتفاق تمام فقهای اهل سنت علی الاطلاق قائل به اعتبار و حجیت اقوال صحابه باشند و آن را بطور استقلال در مقابل قرآن و سنت نبی یک اصل بشمارند بلکه در بین خودشان نیز در این باره اختلاف نظر وجود دارد و از اینجا است در مباحث اصولی قول صحابی را در ضمن «الادلة المختلف فیها» ذکر می‌کنند البته محفی نماند که این اختلاف در صورتی است که قول صحابی حیثیت حدیث موقوف را داشته باشد اما در صورتی که قول صحابی حیثیت حدیث مرفوع را داشته باشد قریب به اتفاق قبول دارند گرچه نظر مخالفی نیز وجود دارند و باید دید که نظر مخالف چه استدلالی را برای نظر خویش ارائه می‌نماید.

قول صحابی همانند فعل و تقریر یکی از گونه‌های سنت بحساب می‌آید بنابر این دلالتی که برای اعتبار سنت صحابه مطرح می‌شوند؛ دلایل اعتبار قول صحابی خواهند بود. و باز اعتبار بخشی به قول صحابی از چه حیثیتی برخوردار است آیا منبع و اصلی برای استنباط حکم شرعی است یا نه بلکه همانند سائر مجتهدین آراء آنها فقط قابل تقلید اند و تابعین و وکسانی که بعد از آنها می‌آیند می‌توانند از قول صحابی تقلید نمایند.

تعریف صحابی:

صحابی در لغت

صحابی در لغت از صَحَبَ بمعنای مقارنت و همراهی با یک شیء آمده است چنانچه هر چیزی که ملازم با چیزی دیگر بشود گفته نمی‌شود: «استصحابه» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۳/۳۳۵؛ ابن منظور، بی تا: ۲۰۰/۸) بنابر این صحابی شخص، کسی است که با او همراهی و مقارنت داشته باشد.

صحابی در اصطلاح

اما در اصطلاح تعاریف ها گوناگونی بیان کرده اند به چند مورد از این تعاریف که در کتاب «فتح المغیث»، سخاوی آورده است، اشاره نمی شود.

در «الفیه الحدیث» عراقی که متن «فتح المغیث» سخاوی است در تعریف صحابی آمده: «رَأَى النَّبِيَّ مُسْلِمًا ذُو صُحْبَةٍ... وَقِيلَ: إِنَّ طَالَتْ وَلَمْ يُثَبِّتْ... وَقِيلَ: مَنْ أَقَامَ عَامًا أَوْ عَزَا... مَعَهُ وَذَا لَابْنِ الْمُسَيَّبِ عَزَا» کسی که نبی را در حال که مسلمان است دیده باشد صحابی است. و دو نظر دیگر هم با «قیل» بیان کرده است.

سخاوی در توضیح آن می نویسد: قول اصح در تعریف صحابی همین تعریف است چنانچه جمهور محدثان و اصولیان و غیره به همین سمت رفته اند و به مجرد روایت و مشاهده ولو در حد یک لحظه هم باشد؛ اکتفا نموده اند و در توجیه آن بعضی گفته اند این بخاطر شرافت مقام و منزلت نبی می باشد چون مسلمانی اگر نبی را یا نبی مسلمانی را برای یک لحظه هم که شده ببیند قلب او مهر استقامت می خورد و بوسیله اسلام آوردن قلب آن برای پذیرش تعلیمات اسلام آماده نمی شود و وقتی که با این نور عظیم روبه رو نمی شود این نور بر قلب آن اشراق دارد و اثر خودش را بر قلب و اعضا و جوارح آن می گذارد. (سخاوی، ۱۴۰۳ق: ۷۸/۴)

احمد حنبل (سخاوی، همان؛ خطیب بغدادی، بی تا: ۵۱/۱)، «... قَالَ: كُلُّ مَنْ صَحِبَهُ سَنَةً أَوْ شَهْرًا أَوْ يَوْمًا أَوْ سَاعَةً أَوْ رَأَاهُ فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ، لَهُ مِنَ الصُّحْبَةِ عَلَى قَدَرِ مَا صَحِبَهُ، وَكَانَتْ سَابِقَتُهُ مَعَهُ، وَسَمِعَ مِنْهُ، وَنَظَرَ إِلَيْهِ». ابن مدینی (سخاوی، همان)، «قَالَ ابْنُ الْمَدِينِيِّ: مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَوْ رَأَاهُ وَلَوْ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَشَاكَرْدِشَان بخاری (سخاوی، همان؛ خطیب بغدادی، همان). «مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَوْ رَأَاهُ مِنْ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ». همین ملاک را برای صحابی بودن مطرح نموده اند بنابر این تعریف از صحابی دارای دو عنصر اساسی می باشد: ۱. رویت. ۲. اسلام.

سیوطی در تدریب الراوی تعریف معروف نزد محدثان «أَنَّ كُلَّ مُسْلِمٍ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» یاد آور میشود و بر این تعریف دو اشکال عدم جامع و عدم مانع بودن را وارد نموده می نویسد: اگر فاعل رویت و بیننده در «رَأَى رَسُولَ اللَّهِ» صحابی باشد آن وقت اصحاب نایباً مثل عبد الله ابن مکتوم را این تعریف شامل نمی شود و حال آنکه بالاتفاق ایشان از اصحاب هستند و همچنین کسانی از مرتدین مثل ابن خطل که بعد از صحبت نبی علیه السلام

علیه الصلوه والسلام مرتد شده بودند، را شامل نمی‌شود و اگر فاعل رویت و بیننده ذات نبی باشد «رَأَى رَسُولُ اللَّهِ» تمام امت در تعریف داخل نمی‌شود چون نبی در شب معراج برایش کشفی صورت گرفته و همه را امت را دیده است. آن وقت می‌نویسد: اولی این است که در تعریف آن گفته شود: «فَالأَوَّلَى أَنْ يُقَالَ: مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْلِمًا وَمَاتَ عَلَى إِسْلَامِهِ» صحابی کسی است که در حال اسلام نبی را ملاقات کرده و و مسلمان مرده است. (سیوطی، بی تا: ۶۶۷/۲)

ابن حجر در «الاصابه» تعریف اصولیان را جدا از محدثین ذکر کرده است.

اما تعریف اصولیان: ابو الحسین در «المعتمد» گفته: صحابی کسی است که همراهی و مجالستش با نبی به طول انجامد آن هم بر اساس تبعیت و پیروی و گرفتن حدیث از ایشان. بنابر این کسی که قصد پیروی از آنحضرت نداشته باشد فقط مدت طولانی همراهش بوده و همچنین کسی که مدت مجالستش طولانی نباشد از صحابه بحساب نمی‌آید.

اما تعریف محدثین: ابن صلاح از ابو المظفر سمعانی حکایت کرده است: اهل حدیث کسی که یک حدیث یا یک کلمه از نبی روایت کرده باشد، صحابی بحساب می‌آید و محدثین در مفهوم آن توسعه قائل شدند و هر کسی که نبی را یک مرتبه دیده، را صحابی شمردند.

پس از نقل این دیدگاه‌ها در باره تعریف صحابی به تشریح و توضیح تعریف سیوطی را پرداخته که بیانگر این مطلب است که ایشان همین تعریف سیوطی را پسندیده که ما حاصل توضیح در این باره این است: صحابی کسی است که نبی را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان مرده باشد. حال دیدار و همراهی اش با نبی اندک باشد یا بسیار؛ از نبی روایت کرده باشد یا خیر؛ با ایشان به جنگ رفته یا نرفته باشد همه این افراد در تعریف ما می‌گنجد حتی اگر تنها یک بار نبی را دیده و با او همنشین هم نشده باشد و یا بخاطر نایبانی آن حضرت را با چشم سر ندیده باشد. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق: ۹/۱-۷)

خلاصه آنچه از بیانات اهل سنت در این باره بدست می‌آید این است که واژه «صحابی» در باب روایت و قول فرق دارد چنانچه می‌نویسند: منظور از لفظ صحابی در باب روایت کسی است که نبی را در حال ایمان دیده و در همان حال ایمان از دنیا رفته است. و منظور از صحابی

در باب حجیت قول صحابی کسی است اضافه بر آن صحبت و مجالست طولانی با پیامبر داشته باشد. (ششری، ۱۴۳۸ق: درس ۱/۸)

تقسیم قول صحابی به حدیث مرفوع و موقوف:

هدف کلی از این تقسیم بندی، بیان انواع و حکم آنها؛ تعیین محل نزاع می باشد تا مقدار دلالت ادله موافقین و مخالفین به خوبی آشکار گردد.

حدیث از جهت این که به نبی می رسد یا نمی رسد به دو قسم «مرفوع و موقوف» تقسیم نمی شود.

اما حدیث مرفوع: عراقی در تعریف حدیث مرفوع در الفیه گفته: «وَسَمَّ مَرْفُوعًا مُضَافًا لِلنَّبِيِّ» سخاوی در تشریح آن می نویسد: هر چیزی از قول، فعل و تقریر نسبتش به سوی نبی داده بشود حدیث مرفوع نامیده نمی شود حال چه این نسبت دهنده صحابی باشد یا تابعی یا غیر این دو فرقی نمی کند حتی قول مصنفینی که بعدا آمده اند و می گویند: قال رسول الله. نیز در این نسبت داخل است. (سخاوی، همان: ۱۳۱/۱)

اما حدیث موقوف: در تعریف آن سروده: «وَسَمَّ بِالْمَوْقُوفِ مَا قَصَرْتَهُ .. بِصَاحِبٍ وَصَلَتْ أَوْ قَطَعَتْ». در توضیح آن می نویسد: هر فعل، قول و یا غیر این دو هر چیزی که نسبتش به صحابی بایستد و قرینه ی بر رفع آن به نبی وجود نداشته باشد چه سند متصل به صحابی باشد یا منقطع از آن باشد حدیث موقوف گفته میشود. (سخاوی، همان، ۱۳۷/۱)

بعد از این تعریف لازم است که به تقسیمات حدیث مرفوع توجه نماییم تا یک مقدار محل نزاع آشکار و واضح بشود چون بعضی از اقوال صحابه از دائره موقوف خارج شده در دائره مرفوع داخل می شوند و این نوع از اقوال صحابه از محل بحث خارج می باشند و به عنوان سنت پیامبر؛ اعتبار به خود می گیرند.

حدیث مرفوع یا صریحا مرفوع است یا حکما و هر کدام از این دو یا بیانگر قول است یا فعل است یا تقریر است که مجموعا شش قسم نمی شود اما از آن جا که بحث ما در قول است به بیان دو قسم از اینها اکتفا نمی شود. پس قول صحابی که به مرفوع برمی گردد و از محل نزاع خارج

است دو نوع است.

قولی که صریحا مرفوع است: منظور از این، این است صحابی از این تعابیر مذکور استفاده ببرد و بگوید: سمعت رسول الله يقول كذا. حدیثی رسول الله بكذا. قال رسول الله كذا. عن رسول الله: انه قال كذا. وغیره؛ از این قبیل کلماتی که بیان کننده انتساب محتوای آن به رسول الله می باشد.

قولی که حکما مرفوع است: منظور از آن حدیثی است که از نظر الفاظ در مقام مرفوع نیست اما با توجه به محتوای آن پی می بریم که این از نبی نقل شده و مرفوع است. بنابر این صحابی که از اسرائیلیات کتابهای گذشته مطلب را نمی گیرد و مطلب نیز از امور باشد که قابل اجتهاد نباشد و ارتباطی به بیان لغت و تشریح آن نداشته باشد. مثل خبر از احوال گذشته و آینده در این جور معاملات اجتهاد و رای نقشی ندارد پس حتما صحابی در گرفتن این امور ملجا و ماوای داشته که از آن جا گرفته است و آن ملجا و ماوا برای اصحاب جز ذات نبی نبوده است و همچنین خبر از کاری بدهند که ثواب یا عقاب خاصی بر آن مرتب نمی شود.

پس همه ی این موارد در سنت نبی داخل اند و صحابی فقط حیثیت راوی را نقش بازی می کند اگرچه قولاً نگفته مثلاً: سمعت رسول الله.... ولی در حکم همان حدیث مرفوع است لذا به این نوع روایت گفته میشود: الحديث المرفوع حکما لا تصریحا؛ چنانچه فخر رازی در «المحصول» می نویسد: وقتی که صحابی حرفی را بزند و اجتهاد و رای در آن حرف راه نداشته باشد بر اساس حسن ظنی که نسبت به صحابه وجود دارد، این حرف حمل بر این میشود که صحابی از نبی علیه السلام شنیده است. (رازی، ۱۴۱۸ق: ۴/۴۴۹)

محمی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم می نویسد: اگر صحابی بگوید: «كنا نقول» یا «كنا نفعل كذا» یا «كنا نرى كذا» جمهور محدثین و صاحب نظران فقه و اصول گفته اند: اگر به زمان پیامبر نسبت ندهد حدیث، موقوف بشمار می آید و مرفوع نیست و اگر به زمان پیامبر علیه السلام نسبت بدهد مثل اینکه بگوید: «كنا نفعل في حياة النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أو في زمنه أو وهو فينا أو بين أظهرنا...» حدیث، مرفوع بشمار می آید و همین قول در بین اهل سنت اصح می باشد. اما اگر صحابی بگوید: «أمرنا بكذا» یا «نهينا عن كذا» یا «من السنة كذا» باز هم تمام این

موارد براساس مذهب جمهور از حدیث مرفوع به حساب می آید. (نوی، ۱۳۹۲ق: ۳۰/۱) و همچنین اقوالی که مربوط تفسیر قرآن است از قبیل بیان سبب و شان نزول و بیان احکام از آیات که اجتهاد و رای در آن دخالت ندارد از احادیث مرفوعه بحساب می آیند و در تملن این موارد چنانچه قبلا نیز اشاره شد این حدیث به عنوان بیانگر سنت پیامبر اعتبار دارد.

قول صحابی به عنوان حدیث موقوف

بعد از این بیان تشخیص محل نزاع از اقوال صحابه بین اهل سنت تا حدودی واضح شد بنابر این منظور از قول صحابی؛ قولی است که دارای ویژگیهای ذیل باشد. از مواردی که حکما مرفوع به حساب می آیند نباشد. قابل اجتهاد و رای باشد. از اسرائیلیات کتب گذشتگان گرفته نشده باشد.

با توجه به این خصوصیات قول صحابی صورت و حالت های مختلفی به خود می گیرد بیان آن حالات و توجه به آنها در تعیین محل بحث سود مند خواهد بود.

قول صحابی مخالف نص شرعی باشد آن وقت نص مقدم است و به قول صحابی عمل نمی شود به عبارت دیگر قول صحابی حجت نمی باشد مثلاً: در باره میراث دو خواهر در آیه مربوطه (نساء: ۱۱) تصریحی وجود ندارد اما نظر ابن عباس بر این بود همانند یک خواهر از نصف میراث برخوردار اند (ابن حجر عسقلانی همان: ۱۵/۱۲) ولی نظر ایشان با نظر اجماعی اهل علم در زمان های مختلف که بر دو ثلث بودن میراث دو خواهر استوار است مخالف می باشد و همچنین با روایت (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق: ۳۷۰/۴) جابر بن عبد الله که در باره همین موضوع و در بیان شان نزول آیه مبارکه؛ حاکم در «المستدرک» آورده است؛ مخالف می باشد.

اقوال خود صحابه با هم دیگر در تعارض باشند در این صورت این طور نیست که قول یکی حجت باشد و دیگری نباشد بلکه آن قولی که از این اقوال داری ترجیح است را بگیریم و نباید از این اقوال خارج شده قول دیگری مخالف قول صحابه اظهار نمود چون حق در بین همین اقوال

صحابه است و از آن خارج نمی‌باشد و طبق نظر اهل علم احداث قول دیگری نیز جائز نمی‌باشد (ششری، همان، درس ۱۳/۸-۲) به نظر می‌رسد با توجه به این که؛ ترجیح اقوال بعضی از صحابه بر بعضی دیگر متفرع بر حجیت اقوال صحابه است از این جهت می‌توان این صورت را مشمول محل نزاع دانست و از جهت این که مربوط بحث اجماع مرکب و عدم جواز احداث قول ثالث می‌باشد ارجاع به بحث اجماع داد البته نووی در مقدمه شرح مذهب می‌نویسد: اگر قول جدید شافعی قبول کنیم تقلید هیچکدام از این دو فریقین صحابه جائز نیست بلکه نیاز به دلیل جداگانه است اما اگر قائل به قول قدیم بشویم در آن صورت است که هر دو قول باهم متعارض اند و نیاز به مرجحات دارد. سپس مرجحات را متذکر شده است. (نووی، المجموع شرح المذهب: ۵۸/۱) این عبارت نووی ظهور در این امر دارد که قول صحابی در این صورت به عنوان قول صحابی مورد توجه است و جهت دیگر مورد توجه نیست.

اگر قول صحابی شهرت به خود بگیرد و کسی را هم از اصحاب پیامبر مخالف آن شناسیم این چنین قولی را اهل علم حجت دانسته‌اند. (ابن تیمیه حرانی، بی تا: ۱۴/۲۰) چنانچه شنطیقی می‌نویسد: اگر قول صحابی از اموری باشد که اجتهاد و رای در آن راه داشته باشد و شهرت در بین صحابه پیدا نکند و کسی هم از صحابه مخالفتش نکند این اجماع سکوتی بر آن امر خواهد بود و این اجماع نزد اکثر علما حجت می‌باشد. (شنطیقی، ۲۰۰۱م: ۲۵۶) به نظر می‌رسد این صورت مسئله ظاهراً خارج از محل نزاع می‌باشد چون اعتباری که اینجا به قول صحابی حاصل شده از در اجماع سکوتی حاصل شده نه به عنوان قول صحابی بما هو قول صحابی.

اگر قول صحابی شهرت به خود نگیرد و کسی را هم از اصحاب پیامبر مخالف آن شناسیم این مورد محل نزاع است و همین مورد است که گاهی به قول صحابی و گاهی هم به مذهب صحابی تعبیر نمی‌شود. چنانچه ابن تیمیه می‌نویسد: اگر بعضی از صحابه حرفی بزنند و بعضی دیگر در مخالفت به آن حرفی نزنند و حرف اینها شهرتی هم نداشته باشد «فَهَذَا فِيهِ نِزَاعٌ» (ابن تیمیه حرانی، همان)

از احناف ابن مالک گفته: تقلید صحابی واجب است و به خاطر آن قیاس ترک میشود چون احتمال سماع و شنیدن از پیامبر وجود دارد بلکه ظاهر حال صحابی این است که بر اساس خبر و

روایت از پیامبر فتوا داده است پس حرفش مقدم است و اگر قبول هم بکنیم که قول صحابی بر اساس رای و اجتهاد بوده باز قول او از قیاس اقوی است و کرخی گفته تقلیدش فقط در جای است که با قیاس قابل درک نباشد. ظاهر کلام کرخی این که در صورتی که قیاس امکان داشته باشد قیاس مقدم بر قول صحابی است.

نمله می نویسد: قول به حجیت مطلق یعنی قول صحابی چه موافق قیاس باشد یا مخالف قیاس و چه صحابی از خلفا باشد چه نباشد اکثر احناف، مالکیه حنبلیه و خیلی از شافعیان همین نظر را دارند و حتی امامشان شافعی در قول قدیم بلکه بنابر تحقیق قول جدید نیز قائل به حجیت آن است و قول حق نزد من نیز همین است. (نمله، ۱۴۲۰ق: ۹۸۲/۳)

اما شافعیان: نووی در «المجموع» می نویسد: در این باره نزد شافعی دو نظر وجود دارد؛ قول صحیح و جدید این است که قول صحابی در این صورت حجت نیست اما طبق قول قدیم شافعی حجت است. (نووی، المجموع شرح المذهب: ۵۸/۱) البته نمله خلاف آنچه که در اینجا ذکر شده، معتقد است و می گوید: امام شافعی حتی در قول جدیدش نیز قائل به حجیت قول صحابی است در «اجمال الاصابه» نیز همین نظر مطرح شده است. (نمله، همان: ۹۸۲/۳؛ دمشقی علائی، ۱۴۰۷ق: ۳۷)

ابوزهره می گوید: ما، هم رساله شافعی و هم کتاب الام را طبق روایت ربیع بن سلیمان مرادی که در مصر نوشته یا املا کرده، ملاحظه کرده ایم، رأی جدید او همانند رأی قدیم اوست. ابوزهره بعد از نقل عباراتی از این دو کتاب همین معنی را از ابن قیم نیز نقل کرده است. (ابوزهره، ۱۹۹۶م: ۸۱)

بقول نمله: این نظر خیلی از شافعیان، معتزله و بعضی از احناف مثل، کرخی و طبق گفته بعضی از شافعیان قول جدید امام شافعی می باشد. (نمله، همان: ۹۸۳/۳)

من حیث المجموع در این باره شش قول نقل شده است به آنها اشاره نموده به ادله مهم ترین آنها می پردازیم.

۱: قول صحابی مطلقا حجت است.

۲: قول صحابی مطلقا حجت نیست.

۳: قول ابوبکر و عمر حجت است دیگران نیست.

۴: قول خلفاء چهارگانه فقط حجت است.

۵: قول صحابی در جای که مسئله با قیاس قابل درک نباشد حجت است و در جای که قابل درک با قیاس است حجت نیست.

۶: قول اهل علم و اجتهاد از صحابه حجت است و قول غیر آنها حجت نیست. (دمشقی علائی، همان: ۳۵)

ادله اقوال در مسئله:

مهم از بین اقوال موجود؛ قول اول؛ قول به حجیت مطلق و قول دوم؛ قول به عدم حجیت مطلق است و اما اقوال دیگر مثل قول به حجیت اقوال ابوبکر و عمر اصلاً با عنوان بحث هم سازگاری ندارد؛ بطور مطلق بگوییم: قول صحابی حجت است و بعد بگوییم مراد از آن ابوبکر و عمراند یا خلفاء راشدین... بنابر این به ادله دو قول مطلق و مناقشات آن از دیدگاه اهل سنت می‌پردازیم.

۱: ادله قول به حجیت مطلق:

۱-۱: آیات متعددی برای اثبات مدعا آورده شده است از جمله آنها :
«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»
(آل عمران: ۱۱۰)

خداوند صحابه را بخاطر انجام وظیفه مهم؛ امر بالمعروف ونهی از منکر از برترین امت یاد کرده است و خطاب با صحابه است به این معنی که به هرچه را امر می نمایند معروف است و از هر کاری منع کنند منهی عنه است و قبول امر بالمعروف واجب است و امثال نهی عن المنکر نیز واجب است پس قبول قول صحابی هم واجب است. (دمشقی علائی، همان: ۵۷-۵۶).

پاسخ: در پاسخ به این استدلال گفته‌اند؛ اولاً: این خطاب تا آخر زمان متوجه تمام امت است اختصاصی به صحابه ندارد. ثانیاً: اگر اختصاص به آنان هم داشته باشد دلالت بر حجیت اجماع صحابه دارد نه حجیت قول و مذهب یک نفر از آنان. اگرچه این بیان دوم قابل التزام نیست چون

امر بالمعروف و نهی از منکر لازم نیست که من حیث المجموع انجام بدهند بلکه تک تک افراد هم می توانند انجام بدهند لذا عمده اشکال بر این استدلال همان عدم اختصاص آیه به صحابه و عمومیت آن نسبت به تمام امت می باشد (دمشقی علائی، همان: ۵۷) و کسی هم قائل به حجیت و اعتبار قول و مذهب هر فردی از افراد امت نیست و همچنین آیات دیگری نیز برای اثبات مدعا بیان کرده اند

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ». (فتح: ۱۸) «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا....» (فتح: ۲۹) «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (توبه: ۱۰۰)

و از این قبیل آیاتی که در توضیح استدلال از اینها بر مدعا گفته می شود: کسانی که مورد رضایت خداوند هستند چطور می شود که از اقوال و افعالشان اتباع و پیروی نشود؟.

پاسخ: در پاسخ گفته میشود ما حاصل و مضمون تمام این آیات تعریف و تمجید از صحابه و بیان فضائل چندی از آنان می باشد و هیچ ارتباطی با حجیت قول آنها ندارد بلکه برای اثبات آن به دلیل دیگر نیاز داریم. دمشقی علائی، همان، ۵۸)

۱-۲. روایات: از جمله روایاتی که مورد استناد قرار گرفته است این روایت است. رُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِيَهُمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» (أَجْرِي بِغَدَادِي، الشريعة: ۱۶۹۰/۴) پیامبر در این حدیث و امثال آن هدایت را در گروه اقتدا از اصحاب گذاشته است که فرامین آنان را اعتبار می بخشد. (دمشقی علائی، همان: ۶۰)

پاسخ: این روایت با اسناد مختلف با مضمون مشابه نقل شده است اما نزد اهل فن حدیث از اهل سنت هیچ سندی از این سندها ارزش علمی ندارد برای تفصیل به تحقیق و تعلقه محمد خلوفاً بر «شرح الإلمام بأحادیث الاحکام» مراجعه شود. (ابن دقیق العید، ۱۴۳۰ ق: ۱۹/۱-۱۸) «ففيه غنى وكفاية»

شوکانی در باره این دلیل می گوید: این حدیث اصلاً ثابت نشده و سخن در باره آن نزد اهل فن معروف است طوری که عمل به این جور روایات در کوچکترین حکمی از احکام شریعت

درست نمی‌باشد چه رسد به این مسئله بزرگ بر فرص هم ثابت باشد دلالت آن نهایت بر این است که اصحاب بخاطر این که به شریعت بیشتر عمل داشتند و حریص بر اتباع و پیروی از آن بوده‌اند و این اقتضا می‌کند که دیگران نیز در این باره به بخاطر اینکه هدایت کامل در آن است به آنان اقتدا نمایند چون اگر کسی از آنان پرسیده بشود؛ چرا فلان حرف را زدید یا فلان کار را کردید؟ در پاسخ از آن از آوردن دلیل از قرآن و سنت عاجز نیستند. (شوکانی، ۱۴۱۹ق: ۱۸۸/۲)

آمدی می‌نویسد: ممکن است اقتدا در این حدیث بر اقتداء صحابه در آنچه که از پیامبر نقل می‌کنند؛ حمل بشود و حمل آن حدیث بر غیر این احتمال اولی از این احتمال نیست (ثعلبی آمدی، بی‌تا: ۱۵۴/۴) تا حجیت قول و مذهب صحابه از آن بطور قطعی استفاده بشود.

۱-۳. اگر قول صحابی براساس رای و اجتهاد باشد بر اجتهاد تابعین و کسانی که بعد از تابعین آمده‌اند، بلحاظ این که اقرب به حق و ابعاد از خطا است ترجیح دارد چون شاهد نزول قرآن، حاضر در صحنه با پیامبر، مستقیماً شنونده کلام او، عارف به راه و روش بیان احکام او و واقف به احوال او است... تمام این نکات در اعلم و اعراف دانستن اصحاب در باره تائیل نصوص و شناخت مقاصد شریعت نسبت به دیگر افراد تاثیر بسزایی دارد لذا رای و اجتهاد صحابی بر دیگران ترجیح دارد. (نمله، همان: ۹۸۳/۳)

پاسخ: اگرچه صحابی بودن و لوازمات آن برای صحابی امتیازی است ولی باز هم این بیان نمی‌تواند دلیل بر حجیت قول و مذهب صحابی بشود چون ممکن است غیر صحابی در امر اجتهاد بر صحابی برتری و تفوق داشته باشد چنانچه پیامبر در حدیث "قُرْبَ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ" به همین نکته عنایت دارند. علاوه بر آن این مطلب توسط مذهب تابعی نقض می‌شود؛ نسبت تبع تابعی به تابعی همان نسبتی است که تابعی با صحابی دارد و حال آنکه قول و مذهب تابعی برای تبع تابعی حجت نیست پس همین طور قول و مذهب صحابی نیز برای تابعی و برای کسانی که بعداً می‌آیند اعتبار ندارد. (ثعلبی آمدی، همان: ۱۵۵/۴)

در این باره قول شوکانی را شاید بشود حرف آخر حساب کرد ما حصل آنچه که ایشان نوشته را نقل می‌کنم: مقام صحابه مقام برتر و بلندی است اما این برتری و بلندی مربوط به فضیلت، بلندی درجه و بزرگی شان است و هیچ شکی از این بابت وجود ندارد اما چگونه

ملازمه‌ی بین این ویژگی و بین این که تک تک آنان را در حجیت و اعتبار اقوالشان و ملزم نمودن مردم به پیروی آنان؛ در مقام ومنزلت پیامبر قرار بدهیم چون حجت دانستن اقوال صحابه امری است که از سوی شرع فرمان در باره آن نیامده و یک حرفی هم در این بابت از سوی شارع ثابت نیست. (شوکانی، همان: ۱۸۸/۲)

۴-۱. قول صحابی وقتی که منتشر و پخش شود و کسی از صحابه منکر آن نباشد حجت است همچنین در صورتی که منتشر نشود حجت است همانند قول پیامبر که در حجیت؛ انتشار و عدم آن نقشی ندارد. (نمله، همان: ۹۸۳/۳)

پاسخ: به نظر می رسد هم در قیاس قول منتشر بر غیر منتشر و هم در قیاس قول صحابی بر قول پیامبر مرتکب قیاس مع الفارق شده است اول برای این که قول منتشره بر اساس اجماع سکوتی حجت می باشد نه به عنوان قول و مذهب صحابی و حال آنکه طبق فرض مسئله قول غیر منتشره بما هو قول حجت است و دوم برای اینکه قول پیامبر بر اساس دلیل اعتبارش حجت است فرقی بین قول منتشره و غیر منتشره وجود ندارد و اما قول صحابی دلیل اعتبارش فعلا اول کلام است.

چنانچه آمدی می نویسد: قول صحابی وقتی که منتشر و پخش بشود و کسی از صحابه نیز منکرش نباشد این را یا اجماع می داند یا نمی داند اگر اجماع می داند پس حجیت مربوط به اجماع است و چنین اجماعی در قولی که منتشر نشده است وجود ندارد و اگر اجماع نباشد در دو صورت دلیلی بر حجیت وجود ندارد و نیز به وسیله مذهب تابعی نقض واقع می شود چون مذهب تابعی در عصر خودش انتشار پیدا بکند و کسی هم منکرش نباشد حجت است اما اگر انتشار پیدا نکند اجماعا حجت نیست. (ثعلبی آمدی، همان: ۱۵۵/۴) چون هر دو در این که مذهب اجتهادی باشند باهم فرقی ندارند.

۲: ادله قول به عدم حجیت مطلق:

قبل از ارائه ادله توجه به این نکته لازم است؛ کسانی که قائل به عدم حجیت اقوال و مذهب صحابه هستند بیشترین ادله اقامه شده بر عدم حجیت را رد نموده اند مثل آمدی که از منکرین

حجیت قول و مذهب صحابی می باشند ادله عدم حجیت را دلیلهای ناتوان تعبیر کرده است چنانچه ادله اقامه شده بر حجیت آن را رد نموده‌اند بنا بر این اگر دلیلی قانع کننده بر عدم حجیت اقامه شد فنعم المطلوب و گرنه بعد از این که ادله حجیت آن را نپذیرفتیم اصل عدم حجیت حاکم خواهد بود. شوکانی می نویسد: حق این است که قول صحابی حجت نیست چون خداوند بسوی این امت جز پیامبر ما حضرت محمد کسی را مبعوث نفرموده است و برای ما جز یک پیامبر و یک کتاب وجود ندارد و همه ی امت مکلف و مامور به پیروی از کتاب و سنت هستند فرقی هم بین صحابی و غیر صحابی وجود ندارد و هر کس حجتی را در دین خدا از غیر کتاب خدا و سنت پیامبر بیاورد حرفی را زده که در دین خدا وجود ندارد و در شریعت مطلبی آورده است که خدا دستور آن را نداده است و این کاری است از بس بزرگ. (شوکانی، همان: ۱۸۸/۲) و این یعنی همان که گفته شد حجیت نیاز به دلیل دارد که به اثبات نرسیده است و عدم آن نیازی به ادله ندارد و مطابق با اصل است به عبارت دیگر وقتی که ادله حجیت ناتمام باشد دیگر نیاز به اقامه ادله بر عدم حجیت نیست چنانچه بعضی همانند شوکانی غیر از رد ادله قائلین به حجیت دلیل دیگری برای اثبات عدم حجیت اقامه ننموده اند. بهر حال چند دلیل بر این دیدگاه و نقد بر آن را نقل می کنیم.

۱-۲. از جمله ادله ی که مورد استناد قرار گرفته است آیه شریفه «إِن تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء: ۵۹) خداوند در این آیه در صورت بروز اختلاف بر مومنان واجب کرده است که به خدا و پیامبر رجوع کنند و رجوع به اصحاب موجب ترک این واجب خواهد بود و آن ممتنع می باشد پس معلوم شد مذهب صحابی اعتباری ندارد.

اما در پاسخ به این دلیل گفته شده است که اولاً: قبول نداریم که امر به رد بسوی خدا و رسولش برای وجوب بوده باشد بلکه معانی دیگر منظور باشد. ثانیاً: برفرضی که برای وجوب باشد مخالفت این دستور با رجوع به مذهب صحابی زمانی تحقق می یابد که حکم اختلافی در کتاب و سنت آمده باشد و ما هم که مذهب صحابی را زمانی می گوییم که حکم در کتاب و سنت نیامده باشد (ثعلبی آمدی، همان: ۱۴۹/۴-۱۵۰؛ دمشقی علانی، همان: ۶۸) البته این

پاسخ از هر دو جهت قابل رد می باشد اما اولاً: غیر از وجوب احتمال معانی دیگر در صورت است که امر خالی باشد و قرینه ی در کار نباشد و حال آنکه آیه شواهدی بر ظهورش در وجوب از جمله «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» دارد و ثانیاً: در صورت نیامدن حکم در کتاب و سنت به مذهب صحابی رجوع می شود؛ با اکمال دین و تبیان لکل شیء و آیات و روایات دیگری که بیانگر کمال و تمام بودن شریعت است؛ منافات دارد.

۲-۲. خود صحابه بر این امر اجماع دارند که مخالفت هرکدام از اصحاب مجتهدین با دیگر اصحاب مجتهدین روا است پس اگر مذهب صحابی واجب الاتباع و حجت باشد نباید اختلاف روا باشد و قول هر کدام برای دیگری واجب الاتباع باشد و این امری محال است و اعتبار داشتن امری محال نشاید.

در پاسخ از آن ممکن است گفته بشود: اولاً: این اجماع نمی تواند دلیل باشد چون بحث نسبت به مجتهدین از تابعین و کسانی که بعد از ایشان می آیند وجود دارد حال آنکه اجماع مربوط به بین خودشان می باشد. ثانیاً: جای که قول صحابی با صحابی دیگر مخالفت کند اصلاً از محل نزاع خارج است و به مرجحات رجوع می شود. (دمشقی علائی، همان: ۶۹؛ نمله، همان: ۹۸۴/۳)

۲-۳. عصمت صحابی از خطا، نسیان و اشتباه ثابت نشده است لذا گاهی در مسئله ای اجتهاد می کند و خطا می رود و وقتی که معصوم نیست حرف او بین صحت و خطا مردد است و احتمال هر دو را دارد پس چطور به قول او اعتماد کرد و عمل نمود؟

در پاسخ گفته شده است که معصوم نبودند صحابی مانع از اتباع و تقلید از او نمی شود چنانچه نسبت به دیگر مجتهدین نیز همین طور است مجتهد معصوم از خطا نیست ولی باز هم بر عوام تقلید از او لازم است. (دمشقی علائی، همان، ۷۱؛ نمله، همان: ۹۸۴/۳)

به نظر می رسد که باید گفت: اگر مذهب و قول صحابی به عنوان تقلید مورد پذیرش باشد شاید این پاسخی از آن دلیل باشد ولی وقتی که مذهب صحابی را به عنوان یک اصل شرعی مستقل همانند کتاب و سنت قبول داشته باشیم مقایسه آن با اجتهاد و تقلید سودی نخواهد داشت.

نتیجه:

از بیانات گذشته بخوبی آشکار شد که منظور از صحابی در باب اعتبار قول دارای معنای اخص می باشد و با گستردگی و شمولیتی که محدثان می گویند (رائی النبی ذو صحبة) منظور نیست چون این معنا و مفهوم از صحابه با برترین بیانی که نسبت به اعتبار قول صحابی ارائه داده می شود (اصحاب، پیامبر را دیدند حرفهایش را گوش دادند و نسبت به همه کس بهتر دین را فهمیدند و عمل کردند.....) قابل جمع نیست چون کسی که برای یک لحظه هم که شده فقط پیامبر را دیده و هیچی از او نشنیده چطور نسبت به دیگران دین را بهتر فهمیده و عمل کرده است؟ همچنین منظور از قول صحابی فقط قولی است که قابل اجتهاد و رای باشد و شهرت نیافته و مخالفی نیز در کار نباشد و همین قول صحابی است که از آن با مذهب صحابی نیز تعبیر آورده می شود. چون در غیر این صورت برگشت به حدیث مرفوع است و از آن جهت اعتبارش وجود دارد یا شهرت پیدا بکند و مخالفی وجود نداشته باشد از باب اجماع سکوتی اعتبار می یابد و اگر مخالفی وجود داشته اعتباری نیست جز این که بر اساس مرجحات قول یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم.

بین اهل سنت این نکته هنوز واضح نیست که اعتبار و حجیتی که برای قول و مذهب صحابی هستند از چه بابی است آیا از باب تقلید یا از باب اینکه مذهب صحابی اصل مستقلى برای استنباط احکام شرعیه است؛ در بیانات مختلف حتی ادله با هر دو تعبیر برخورد می کنیم و علی الخصوص احناف که بر حجیت قول صحابی پا فشاری می کنند تعبیرشان "تقلید از صحابه" است بنابر این منظورشان از حجیت قول صحابی صحت، اعتبار و جواز تقلید از صحابه برای دیگران باشد محور بحث یک جهت دیگری به خود می گیرد باید بحث شود که آیا مجتهد و عالمی می تواند از عالم و مجتهد دیگری تقلید کند؟ اما اگر به عنوان اصل منبع حکم شرعی ازش بخواهیم استفاده بکنیم ادله ی که ذکر شده است به طور قضیه مهمله در بیان فضیلت اصحاب می باشند و توان اثبات اعتبار قول آنان را ندارند و چطور می شود با این فضائل اقوالشان را خحیت ببخشیم و حال آنکه خود پیامبر فضائل هزار گنه برتر از این فضائل داره است و کسی بر اساس این فضائل اعتباری برای قول و سنت پیامبر نشده است.

از طرفی برترین دلیل برای حجیت و اعتبار سنت نبی علیه الصلوٰه والسلام وجود عصمت از خطا، عصیان، نسیان و غیره است که سنت نبی علیه الصلوٰه والسلام را اعتبار می بخشد بنابراین باید دید ادله ی که برای اعتبار سنت صحابه ارائه می شود توان اثبات عصمت صحابه را دارد یا نه دارد. خوشبختانه نه ادله توان اثبات عصمت آنان را دارند و نه خود قائلین به حجیت سنت صحابه چنین ادعای را دارند و وقتیکه سنت فرستاده ویژه خداوند در گروه عصمت حجیت و اعتبار به خود می گیرد آن وقت سنت غیر معصوم به چه ملاکی غیر از عصمت؛ اعتبار و حجیت را بدست می آورد؟

کتابنامه

القرآن الکریم.

- ابن تیمیة حرانی، تقي الدين، **مجموع الفتاوى**، مكتبة ابن تيمية، بی‌جا، بی‌تا.
- ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، **الإصابة في تمييز الصحابة**، دار الجيل، بيروت، ج. اول، ۱۴۱۲ق.
- ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، دار المعرفة، بيروت، ۱۳۷۹ق.
- ابن دقيق العيد، محمد بن علي، **شرح الإلمام بأحاديث الأحكام**، دار النوادر، سورية، ج. دوم، ۱۴۳۰ق.
- ابن فارس، احمد، **معجم مقائيس اللغة**، انتشارات تليغات اسلامي، قم، ج. اول، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، دار صادر، بيروت، ج. اول، بی‌تا.
- ابوزهره، محمد، **تاريخ المذاهب الفقهية**، دار الفكر العربي، قاهره، ۱۹۹۶م.
- أجري بغدادی، محمد بن الحسين، **الشریعة**، دار الوطن، الرياض، ج. دوم، ۱۴۲۰ق.
- ثعلبي آمدی، علي بن أبي علي، **الإحكام في أصول الأحكام**، المكتب الإسلامي، بيروت - دمشق، بی‌تا.
- حاکم نیشاپوری، ابو عبد الله، **المستدرک علی الصحیحین**، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج. اول، ۱۴۱۱ق.
- خطیب بغدادی، احمد بن علي، **الكفاية في علم الرواية**، المكتبة العلمية، المدينة المنورة، بی‌تا.
- دمشقي علائي، خليل بن كيكليدي، **إجمال الإصابة في أقوال الصحابة**، جمعية إحياء التراث الإسلامي، كويت، ج. اوف، ۱۴۰۷ق.
- رازی، فخر الدين، **المحصول**، مؤسسة الرسالة، ج. سوم، الثالثة، ۱۴۱۸ق.
- سخاوي، محمد بن عبد الرحمن، **فتح المغیث بشرح الفیه الحديث**، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج. اول، ۱۴۰۳ق.
- سیوطی، عبد الرحمن بن أبي بكر، **تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي**، مكتبة الرياض الحديثة، الرياض، بی‌تا.
- ششری، ناصر بن سعد، **الاصول من علم الاصول**، بی‌جا، ۱۴۳۸ق.
- شنطقی، محمد امین، **مذکره اصول الفقه**، مكتبة العلوم والحكم، المدينة المنورة، ج. پنجم، ۲۰۰۱م.

شوکانی، محمد بن علی، إرشاد الفحول، دار الكتاب العربي، چ. اول، ۱۴۱۹ق.
نملة، عبد الكريم بن علي، الْمُهَذَّبُ فِي عِلْمِ أُصُولِ الْفِقْهِ الْمُقَارِنِ، مكتبة الرشد، الرياض چ. اول،
۱۴۲۰ق.

نووی، یحیی بن شرف، المجموع شرح المذهب، موقع مكتبة المسجد النبوي الشريف،
<http://www.mktaba.org>

نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، دار إحياء التراث العربي، بيروت،
چ. دوم، ۱۳۹۲ق.

